

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مُجَدِّدُ قَرْنٍ؛ عَالِمُ جَلِیْلِ الْقَدْرِ، تَقِی الدِّیْنِ نَبِیْهِانِی رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ

(ترجمه)

پاسخ به Mohammad Mohammad

سوال:

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته!

از الله سبحانه و تعالی می خواهم که فتح و پیروزی را به زودی نصیب تان فرماید؛ زیرا او سبحانه و تعالی صاحب فتح بوده و بر این امر توانا است!

سوالم در مورد مفهوم اصطلاح "تجدید" است که در حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد گردیده است: «إِنَّ اللّٰهَ یَبْعَثُ عَلَی رَأْسِ کُلِّ سَنَةٍ مَنْ یَجِدُّ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ دِیْنَهَا». وقتی مُجَدِّدُ قَرْنٍ؛ عالم جلیل القدر، تقی الدین نبهانی رحمه الله باشد، آیا با وفات آن عالم جلیل القدر رحمه الله "تجدید" پایان یافته و یا با موجودیت حزبی که فکر آن را حمل می کند، بازهم "تجدید" آن ادامه دارد؟
الله سبحانه و تعالی به شما برکت داده و جزای خیر را برای شما ارزانی فرماید!

پاسخ:

وعلیکم السلام ورحمة الله وبرکاته!

اول: حدیثی که شما از آن سوال نمودید، حدیثی است که ابوداود در سنن خود و دیگر محدثین از ابوهریره، از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت نموده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین فرموده اند:

«إِنَّ اللّٰهَ یَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَی رَأْسِ کُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ یَجِدُّ لَهَا دِیْنَهَا»

ترجمه: الله (سبحانه و تعالی) در آغاز هر صد سال کسی را برای این امت می فرستد که دین امت را تجدید (تازیه) نماید.

لازم است که این حدیث در چوکات مفاهیم ثابت شرعی در کتاب الله متعال و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم دانسته شود. من توجه شما را به بعضی از این مفاهیم شرعی ذیلاً جلب می دارم:

1- با نزول این قول الله سبحانه و تعالی:

﴿الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِیْنَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَیْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ﴾ [مائده: 3]

ترجمه: امروز من دین شما را به کمال رساندم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برای شما به عنوان دین پسندیدم.

با نزول آیه مبارکه دین اسلام که در حقیقت نعمت بزرگی است تکمیل و این یک امر مسلم و ثابت است و کمی بعدتر از تکمیل شدن دین اسلام و با وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم وحی قطع گردید. به همین دلیل، دین در ذات و وصف اش وحی از جانب الله سبحانه و تعالی بوده که با کامل شدن وحی کامل گردیده و دیگر مجالی در زیادت و نقصان آن نمی باشد. هم چنان این دین از زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را به صورت کامل ابلاغ نموده تا قام قیات و تا روزی که دنیا برپا باشد، ثابت و قائم می باشد که این یک موضوع پذیرفته شده در ذهن و فکر مسلمانان بوده و از جمله حقایق ثابت اسلامی است که هیچ شکی در آن وجود ندارد.

2- از آن جایی که محلی برای زیادت و نقصان دین اسلام وجود ندارد، ممکن نیست که منظور از حدیث شریف: «مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا» تجدید ذات دین با زیادت و یا کم نمودن چیزی و یا با تخصیص نمودن عموم، تقييد مطلق وغيره توجیه گردد؛ زیرا با انقطاع وحی دروازه زیادت، نسخ، تخصیص، تقييد وغيره در دین مسدود گردیده است؛ زیرا برای زیادت و نقصان دین و سایر مواردی که ذکر شد، مجالی وجود ندارد؛ مگر به وسیله وحی؛ زیرا دین در ذات خود وحی است؛ یعنی چیزی است که به رسول الله صلی الله علیه وسلم وحی شده و هرگاه تجدید در ذات دین ممکن نباشد، پس لازم است که اصطلاح و مسأله‌ی تجدید را به امور دیگری رجعت دهیم.

3- اسلام مبدأ است؛ یعنی اسلام عقیده‌ای است که از خود نظم و نظامی دارد. پس اسلام مجموعه‌ی از افکار و احکامی است که تماماً از کتاب الله سبحانه و تعالی و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم گرفته شده و هم چنان اجماع اصحاب رضوان الله علیهم و قیاس به آن ارشاد و رهنمائی کرده است و اجماع اصحاب و قیاس نیز به کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم ریشه دارد.

از آنجایی که از لحاظ شرعی تجدید در ذات افکار و احکام اسلام متصور نیست، باید تجدید در مسأله‌ای صورت گیرد که تعلق به افکار و احکام اسلام داشته باشد. با دقت نمودن در این مسأله چنین درک می شود که دو جانب و دو موضوع اساسی است که به افکار و احکام اسلام ارتباط می گیرد؛ اول موضوع فهم افکار و احکام اسلام و دوم موضوع تطبیق افکار و احکام اسلام؛ لذا مسلمانان کسانی اند که اسلام را فهمیده و تطبیق می نمایند؛ اما مطلب قابل ملاحظه و مرتبط به موضوع این است که گاهی نسبت به فهم و تطبیق اسلام در نزد مسلمانان و یا حد اقل در نزد بعضی از مسلمانان ابهام، التباس، خلل، خطاء و کوتاهی ایجاد می شود که به وسیله همین خلل موجوده چیزی را به اسلام زیاد می کنند که آن شیء از اسلام نبوده؛ در حالی که وی آن را جزء از اسلام می پندارد و یا مسلمان چیزی را از اسلام کم نموده و به آن توجهی نمی کنند؛ در حالی که این مورد از جمله دین است. به این ترتیب، گاهی در نزد مسلمانان مواردی نسبت به فهم و تطبیق اسلام عارض می گردد که با اسلام جمع نشده و هم خوانی ندارد، مانند موارد ذیل:

الف- افزودن چیزی به اسلام؛ در حالی که آن شیء از اسلام نیست. کم کردن چیزی از اسلام؛ در حالی که آن جزئی از اسلام است که بدعات در تحت همین مسأله داخل می شود.

ب- ابهام و التباس در فهم اسلام به این که اسلام مبدأ و نظام زندگی است و یا ابهام و التباس نسبت به بعضی افکار و احکام اسلام.

ج- خطاء و سهل انگاری در تطبیق اسلام به صورت فردی، گروهی و یا از طرف حاکم و یا خلط نمودن اسلام با غیر اسلام در تطبیق.

5- برای این که فهم و تطبیق دین به شکل لازم آن مطابق به وحی بازگردد، یعنی مسلمانان فهم و تطبیق دین را مطابق به افکار و احکام اسلام بدون ابهام، خلل، زیادت، نقصان و خطاء انجام دهد؛ الله سبحانه و تعالی در سر هر صد سال کسی را به وجود می آورد و به خدمت مسلمانان قرار می دهد که برای تجدید دین به همان شکلی که نازل شده به صورت صفاء، پاک، واضح و تطبیق صحیح آن که هیچ نوع خطاء و خلط در آن وجود نداشته باشد، کار و فعالیت نموده و فهم و تطبیق دین را به همان حالت اولی یعنی زمان بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم و با همان صفت پاکی، صفائی و وضوح اش باز گردانده و آنچه که متعلق به دین نیست، آن را دور ساخته و آنچه قرار است که به صورت پوشیده و مرموز وارد افکار و احکام اسلام گردد، آشکار ساخته و غباری که قرار است بالای فهم اسلام پرده اندازد، بزدايد و اگر آن شخص حاکم باشد، برای تطبیق کامل اسلام کار می کند. لفظ (یجدد) برای توصیف نمودن آن چیزی است که شیء را جدید می نماید؛ یعنی نه این که شیء جدید می شود؛ بلکه به معنی این که شخص شیء را جدید می سازد؛ یعنی آن را به حالت جدیدش، که همان حالت اولی است، بر می گرداند؛ چنانچه لغت نامه ها معنی "جدد" را به صورت ذیل بیان نموده است:

قاموس المحيط: «جَدَّ يَجِدُّ، فَهُوَ جَدِيدٌ. وَأَجَدَّهُ وَجَدَّهُ وَاسْتَجَدَّهُ: صَيَّرَهُ جَدِيدًا فَتَجَدَّدَ» لسان العرب «وَأَجَدَّهُ وَجَدَّهُ وَاسْتَجَدَّهُ أَي صَيَّرَهُ جَدِيدًا» پس لفظ (یجدد) که در این حدیث شریف وارد شده، به صورت دقیق مدلول صحیح را می رساند که همانا اعاده اسلام به همان حالت اولی اش باشد؛ نه به معنی این که دین را تغییر و تبدیل می دهد.

6- علماء در مورد معنی تجدیدی که در این حدیث شریف منظور است، نظریاتی دارند که بعضی از این نظریات شان را ذکر می کنم:

- در عون المعبود آمده است:

«(من یجدد) مفعول فعل یبعث است. (لها) یعنی برای این امت. (دینها) یعنی شخص مُجَدَّد سنت را از بدعت جدا، علم را افزایش و اهل علم را نصرت می دهد. به همین ترتیب، اهل بدعت را از بین برده و ذلیل می سازد. گفتند: شخص مُجَدَّد باید عالم به علوم ظاهری و باطنی دین باشد. مناوی نیز این قول را در فتح القدير شرح جامع الصغیر گفته و هم چنان علقمی در شرح خود معنی تجدید را احیاء و زنده کردن آن چیزی خوانده که مطابق به کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فراموش شده و دستور دادن آن مطابق به کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم است.

از آنچه تذکر داده شد، دانسته می شود که منظور از تجدید، احیاء و زنده کردن چیزی است که عمل کردن آن مطابق به کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فراموش شده و هم چنان امر کردن مطابق به مقتضای کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و ظاهر ساختن بدعات و محدثات است. در کتاب مجالس الابرار گفته شده: هدف از تجدید دین نسبت به امت احیاء و زنده ساختن چیزی است که عمل کردن به آن مطابق به کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فراموش شده و دستور به مقتضای این دو منبع می باشد. هم چنان در این کتاب گفته شده: این مُجَدَّد شناخته نمی شود؛ مگر به اساس ظن غالب، به دلیل این که علماء قرائن احوال آن را دریافته و از علم آن نفع می گیرند؛ زیرا لازم است که مُجَدَّد دین، عالم به علوم ظاهری و باطنی دین بوده و به سنت متکی و از بین برنده بدعت باشد، هم چنان علم آن به تمام اهل زمان آن عمومیت پیدا کند.

تجدید در سر هر صدسال به دلیل منحرف شدن بیش تر علماء در دین و فراموش شدن سنت ها و ظاهر شدن بدعات، با ظاهر شدن چنین حالتی صورت می گیرد و به تجدید دین نیاز می شود. لذا الله سبحانه و تعالی کسی را در عوض گذشتگان می آورد، خواه

یکی باشد و یا چندین تن. ملا علی قاری در کتاب المرقاة گفته است: مُجَدِّدٌ سنت را از بدعت جدا ساخته و علم را زیاد می‌کند؛ مُجَدِّدٌ اهل علم را عزت نموده و بدعت را از بین برده و اهل بدعت را شکست و سرکوب می‌سازد. بناءً واضح می‌شود که مُجَدِّدٌ کسی است که عالم به علوم دینی بوده و عزم و اراده آن شب و روز در پی احیاء و نشر سنت‌ها و یاری نمودن صاحب سنت و از بین بردن بدعات و محدثات امور است. مُجَدِّدٌ اهل لسان و توانمند به تألیف کتاب‌ها و تدریس و غیره اعمال مؤثر می‌باشد؛ کسی که از این ویژه‌گی‌ها بر خوردار نباشد، مُجَدِّدٌ گفته نشده، هرچند که عالم به علوم و در بین مردم مشهور و مرجع برای مردم باشد.»

در مشکاة المصابیح با شرح‌اش، مرقاة المفاتیح آمده است:

«... (من یجدد) مفعول "یبعث" است. (لها) یعنی برای این امت. (دینها) منظور از تجدید دین برای امت. احیای آن چیزی است که عمل به کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و دستور به مقتضای این دو منبع صورت گیرد. هم‌چنان مُجَدِّدٌ باید از بین برنده بدعات و محدثات و هم‌چنان از بین برنده اهل بدعت به وسیله لسان و تصنیف کتاب‌ها و یا تدریس و غیره اعمالی باشد که در این مورد ممد است. این مُجَدِّدٌ تنها به اساس ظن غالب و قرائن احوالش و انتفاع از علم آن از علمای زمانش تفکیک شده و شناخته می‌شود؛ زیرا لازم است که مُجَدِّدٌ ظاهراً و باطناً عالم به علوم دینی و ناصر و یاری رسان سنت و از بین برنده بدعات بوده و علم آن به تمام اهل زمانش عمومیت داشته باشد. تجدید در آغاز هر صد سال به دلیل منحرف شدن بیش‌تر علماء و فراموش شدن سنت‌ها و ظهور بدعات است؛ پس در آن زمان نیاز به تجدید دین است. به همین دلیل، الله سبحانه و تعالی به عوض سلف و گذشتگان یک شخص و یا افراد متعددی را می‌آورد؛ چنانچه این مسأله به همین ترتیب در کتاب مجالس الابرار نیز ذکر شده است...»

دوم: نسبت به مُجَدِّدین به طور عموم و نسبت به مُجَدِّدٌ قرن چهاردهم هجری؛ در پاسخ به سوال تاریخی مورخ 23 جون 2013م به قرار ذیل پاسخ داده بودیم:

«پرسش:

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته!

شیخ بزرگوار ما، الله سبحانه و تعالی به شما برکت داده و به زودی نصرت را به دستان شما نصیب فرماید و از علم شما ما را مستفید گرداند!

از جمله احادیث صحیحہ مشهور روایتی است که صحابی جلیل‌القدر ابوهریره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا» (ابوداود، شماره 4291) و هم‌چنان سخاوی در "المقاصد الحسنة" 149 و البانی در "السلسلة الصحيحة" شماره 599 این حدیث را صحیح دانسته اند.

ترجمه: الله (سبحانه و تعالی) در آغاز هر صدسال کسی را برای این امت می‌فرستد که دین امت را تجدید(تازه)نماید.

سوال این است که معنی این حدیث چیست؟ آیا کلمه "من" در این حدیث معنی فرد را افاده می‌کند و یا جماعت؟ آیا حصر مُجَدِّدین در قرون گذشته ممکن است؟ جزاکم الله خیرا!

پاسخ:

وعلیکم السلام ورحمة الله وبرکاته!

بلی، این حدیث صحیح است و در این حدیث پنج مسأله است:

1- از کدام تاریخ صد شروع می‌شود؟ از زمان تولد رسول الله صلی الله علیه وسلم شروع می‌شود و یا از بعثت‌اش؟ از هجرت آن حضرت آغاز می‌گردد و یا از زمان وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم؟

2- آیا "رأس کل مئة" به معنی اوائل هر صد سال است؟ و یا به معنی جریان و اواخر هر سال؟

3- آیا کلمه "من" معنی فرد را افاده می‌کند و یا جماعتی از مردم که دین شان را تجدید نمایند؟

4- آیا روایات صحیحیه در مورد تعداد رجال مُجَدِّد در جریان سال‌های گذشته وارد شده که وجه صحیح داشته باشند؟

5- آیا ممکن است بدانیم که در صدم چهاردهم که در 30 ذی الحجة 1399 ه.ق به پایان رسیده، چی کسی مُجَدِّد دین مردم بوده است؟

من تلاش می‌کنم که به حد توانم نظر راجحی را که در نزد من است، در مورد این مسائل پنج‌گانه بدون عمیق شدن در نقاط اختلافی ذکر کنم که توفیق بیان آن از جانب الله سبحانه و تعالی بوده و او سبحانه و تعالی هدایت‌گر به راه راست است:

1- از کدام تاریخ صد شروع می‌شود؟

المنأوی در مقدمه فتح القدیر گفته است: "در مورد آغاز هر صدسال اختلاف شده که آیا آغاز صد سال، زمان تولد رسول الله صلی الله علیه وسلم است و یا زمان بعثت؟ از هجرت آن حضرت صلی الله علیه وسلم است و یا از زمان وفات آن حضرت صلی الله علیه وسلم؟ نظر راجح در نزد من این است که تاریخ هجرت اعتبار دارد؛ زیرا تاریخ هجرت یک حادثه سرنوشت‌سازی است که اسلام و مسلمین با این حادثه بزرگ با اقامه دولت اسلامی عزت پیدا کردند. روی همین ملحوظ، وقتی عمر رضی الله عنه صحابه را برای توافق به آغاز تاریخ جمع کرد، صحابه بر تاریخ هجرت روی آورده و اجماع کردند. طبری در تاریخ‌اش گفته است: (حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْحَكَمِ، قَالَ: حَدَّثَنَا نَعِيمُ بْنُ حَمَادٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الدَّرَّأَوْرِدِيُّ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ) شنیدم که سعید بن مسیب می‌گفت: عمر بن خطاب رضی الله عنه مردم را جمع کرد و از ایشان پرسان کرده گفت: از کدام روز (تاریخ) را بنویسیم؟ علی رضی الله عنه گفت: از روزی که رسول الله صلی الله علیه وسلم هجرت و سرزمین شرک را ترک نمود و عمر رضی الله عنه تاریخ را مطابق به نظر علی رضی الله عنه تعیین کرد. ابوجعفر گفته است: سال اول هجری از ماه محرم همان سال یعنی دو ماه و چند روز قبل از قدوم رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه منوره محاسبه شده؛ چنانچه قدوم رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه در دوازدهم ربیع الاول بوده است."

بناءً من ترجیح می‌دهم که محاسبه‌ی صدم سال‌ها از تاریخ هجری آغاز گردد؛ زیرا صحابه رضوان الله علیهم بر این تاریخ اجماع کردند.

2- اما آغاز صدسال؛ نظر راجح این است که سر صدسال آخر صدسال هجری است؛ یعنی مُجَدَّد در اواخر صدم می‌آید و او یک شخص عالم، مشهور، با تقوی و پاک بوده و وفات آن در اواخر سال هجری صورت می‌گیرد؛ نه در نیمه و یا جریان صدسال؛ اما من این نظر را به سبب دلائل ذیل ترجیح دادم:

ا- به اساس روایات صحیح ثابت شده که عمر بن عبدالعزیز را مُجَدَّد صدسال اول قرار داده است؛ در حالی که عمر بن عبدالعزیز رضی‌الله‌عنه در سال 101 ه. ق فوت شد که چهل سال عمر داشت. هم‌چنان امام شافعی را مُجَدَّد صدسال دوم قرار دادند و امام شافعی رحمه الله علیه در سال 204 فوت شد؛ در حالی که عمر امام شافعی پنجا و چهار سال بود و وقتی تفسیر "رأس کل مئة سنة" به غیر این معنی گرفته شود؛ یعنی به اول صدسال قرار داده شود، عمر بن عبدالعزیز مُجَدَّد اول قرار نمی‌گیرد؛ زیرا عمر بن عبدالعزیز در سال 61 ه. ق متولد شد، هم‌چنان امام شافعی رحمه الله علیه مُجَدَّد دوم قرار نمی‌گیرد؛ زیرا امام شافعی در سال 150 ه. ق تولد شد. پس این بدان معنی است که سر هر صدسال که در حدیث شریف وارد شده، به معنی اواخر صد سال است؛ نه در اوائل آن. پس ایشان در جریان صدسال تولد شدند و بعداً در اواخر آن صد سال علمای مشهور و مُجَدَّد قرار گرفته و در اواخر همان صد سال نیز فوت شدند.

ب- اما دلیل این که عمر بن عبدالعزیز مُجَدَّد صدسال اول بوده و امام شافعی مُجَدَّد صدسال دوم بوده، این موضوعی است که در نزد علماء و ائمة امت اسلامی به شهرت رسیده است؛ چنانچه زهری، احمد بن حنبل و غیره از ائمة متقدمین و متأخرین اتفاق کردند که عمر بن عبدالعزیز رحمه الله از جمله مُجَدَّدینی است که در سر صد سال اول قرار داشته و امام شافعی از جمله مُجَدَّدینی است که در سر صد سال دوم قرار دارد و عمر بن العزیز رحمه الله در سال 101 ه. ق در حالی وفات شد که چهل سال عمر داشت و مدت خلافت آن، دو و نیم سال بود. امام شافعی در سال 204 ه. ق در حالی وفات شد که پنجاه و چهار سال عمر داشت. حافظ ابن حجر در "توالی التأسیس" گفته که ابوبکر بزار گفته است: شنیدم که عبدالملک بن عبدالحمید میمونی می‌گفت: من در نزد احمد ابن حنبل بودم و از امام شافعی یاد شد. من دیدیم که احمد به بلند بودن مقام امام شافعی سخن زده گفت: از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت شده است که الله سبحانه و تعالی در سر هر صدسال کسی را بیدار و دانا می‌گرداند که دین مردم را برای شان تعلیم می‌دهند، گفت به این دلیل عمر ابن عبدالعزیز به عنوان مُجَدَّد در سر صدسال اول قرار داشت؛ امیدوارم که امام شافعی در سر صدسال دومی قرار داشته باشد.

از طریق ابو سعید فریابی گفته شده که احمد ابن حنبل گفته است: الله سبحانه و تعالی در سر هر صدسال کسی را بیدار و دانا می‌گرداند که سنت‌ها را برای مردم تعلیم و از رسول الله صلی الله علیه وسلم دروغ را نفی و دور می‌سازد و ما دیدیم که در سر صدسال اول عمر بن عبدالعزیز قرار داشته و در سر صدسال دوم امام شافعی قرار گرفته است.

حاکم در مستدرک خود از ابوالولید تخریح نموده که گفته است: من در مجلس ابوالعباس بن شریح بودم، وقتی یکی از شیوخ در نزد او آمده بود و از آن تعریف می کرد، من شنیدم که می گفت: حَدَّثَنَا أَبُو الطَّاهِرِ الْخَوْلَانِيُّ، ثنا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَهَبٍ، أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ شَرَاذِيلَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي عُلْقَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ:

«إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا»

ترجمه: الله (سبحانه و تعالی) بر سر هر صدسال کسی را می فرستد که دین آن را تجدید می کند.

پس ای قاضی، بشارت باد! الله سبحانه و تعالی در سر صدسال اول عمر ابن عبدالعزیز را فرستاده و در سر صدسال دوم محمد بن ادریس شافعی را فرستاده است...

حافظ ابن حجر گفته است؛ این مطلب می رساند که این حدیث در آن عصر مشهور بوده است.

ج- گاهی گفته می شود که (رأس الشیء) در لغت به معنی (اوله) است؛ پس چگونه ما ترجیح می دهیم که هدف از سر هر صدسال اخیر آن است؛ نه اول آن؟ جواب این است که سر شیء چنانچه در لغت به اول شیء اطلاق شده، همان طور به آخر شیء نیز اطلاق گردیده است. در تاج العروس گفته است: (رأس الشیء) یعنی طرفه و به قول بعضی گفته شده که آخر آن است. در لسان العرب گفته است (خرج الضب مرائسها؛ سوس مار سرخود "آخرش" را بیرون کرد) و بعضی اوقات گفته می شود "ذنبها" یعنی اول خود و یا آخر خود را خارج نمود. بناً طوری که وارد شده، سر شیء در لغت به معنی اول آن است. هم چنان سر شیء به معنی طرف شیء وارد شده خواه اول آن باشد و یا آخر آن؛ اما ما نیاز به قرینه ای داریم که معنی مقصود را در حدیث افاده کند و به وسیله آن قرینه معلوم شود که هدف از سر صدسال اول آن است و یا آخرش؟ بدون شک قرائن مرجح در روایات ذکر شده موجود است، به دلیل این که عمر ابن عبدالعزیز مُجَدِّد در سر صدسال اول بود و در سال 101ه. ق وفات یافت و امام شافعی به عنوان مُجَدِّد دوم که در سال 204ه. ق وفات یافت، تمام این واقعیت مرجح این است که معنی در این حدیث اواخر صد سال است؛ نه اول آن.

بنابر آنچه گذشت، من ترجیح می دهم که معنی (رأسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ) وارده در حدیث شریف آخر هر صدسال است.

3- اما (من) به معنی واحد است و یا جماعت؟ زیرا حدیث چنین وارد شده است: «يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ... مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا» اگر (من) در این حدیث به معنی جمع می بود، حتماً فعل آن "من یجددون" به صورت جمع ذکر می گردید؛ اما فعل (یجدد) به صورت مفرد ذکر شده است؛ اگرچه دلالت کلمه (من) به معنی جمع نیز ذکر می شود، هر چند که فعل بعد از آن به شکل مفرد ذکر شود، مگر من ترجیح می دهم که در این جا (من) به معنی مفرد است، به دلیل قرینه ذکر فعل (یجدد) به صورت مفرد و من ترجیح می دهم که دلالت (من) در این جا به معنی افراد است؛ اما این به معنی قاطع نیست؛ اگرچه فعل بعد از آن به صورت مفرد ذکر شده است. لذا کسانی هستند که (من) را در این جا به معنی جماعت تفسیر نمودند و به اساس این روایات جماعت های را از علماء در هر صدسال از جمله مُجَدِّدین می شمارند؛ اما این یک قول مرجوح و ضعیف است؛ چنانچه هم اکنون ذکر نمودم.

بنابر این، راجح در نزد من این است که (من) دلالت بر واحد دارد؛ یعنی مُجَدِّد در حدیث یک شخص عالم، با تقوی پاک و دارای سایر مواصفات نیک می باشد.

4- اما در مورد تعداد اسمای مُجَدِّدین در سده‌های گذشته باید گفت؛ روایات متعددی در این مورد وارد شده که مشهورترین شان کتاب "ارجوزة السیوطی" است؛ چنانچه در این کتاب برای سده نهم نیز مُجَدِّدین شمرده شده و از الله سبحانه و تعالی طلب نموده که او مُجَدِّد نهم باشد؛ بعضی از مواردی که در این کتاب آمده نقل قول می‌کنم:

به اتفاق نظر در سده اول عمر خلیفه عادل مسلمانان مُجَدِّد بود و در سده دوم امام شافعی مُجَدِّد بود؛ زیرا او مقام بلند در علوم داشت. در سده پنجم استاد یعنی غزالی بود که در مورد او اختلاف صورت گرفته است. در هفتم به اتفاق نظر این دقیق العید صاحب اخلاق حمیده و بزرگ بود و این نهمین سده‌ای است که آمده و اختلاف نیست که بعداً هادی و مُجَدِّدی نیز خواهد آمد. امیدوارم که در این سده من مُجَدِّد باشم؛ چون فضل الله سبحانه و تعالی نباید نادیده گرفته شده و از فضل آن ناامید بود. در این خصوص نظریات دیگری نیز وجود دارد که ادامه دارد.

5- آیا ممکن است در سده چهاردهم که در 30 ذی الحجة 1399 ه. ق. پایان یافت، بدانیم که مُجَدِّد دین مردم کیست؟

طوری که نظر علمای مشهور و معتبر را ملاحظه کردم، به این نتیجه رسیدم که سر هر صدسال اواخر آن است. پس عمر بن عبدالعزیز در سال 61 هجری تولد و در سر صد سال اول 101 ه. ق. وفات یافت. امام شافعی در سال 150 ه. ق. تولد شده و در سر صدسال دوم 204 ه. ق. وفات یافت؛ یعنی هر کدام از آنان در جریان سده تولد شده و در اواخر آن مشهور و در اواخر آن سده وفات یافت. طوری که قبلاً گفتم، من همین تفسیر را ترجیح می‌دهم؛ زیرا در نزد علمای معتبر و معروف، به شهرت رسیده که عمر بن عبدالعزیز مُجَدِّد سده اول بوده و امام شافعی مُجَدِّد سده دوم بود است.

بنا بر این، من ترجیح می‌دهم که علامه شیخ تقی الدین نبهانی رحمه الله مُجَدِّد سده چهاردهم باشد؛ چنانچه او در سال 1332 ه. ق. تولد شده و در اواخر همین سده چهاردهم مشهور گردید، مخصوصاً که حزب التحریر را در ماه جمادی الثانی سال 1372 ه. ق. تأسیس نموده و در اواخر سال 1398 ه. ق. وفات یافت. ایشان مسلمانان را به سوی قضیه سرنوشت ساز یعنی از سرگیری زندگی اسلامی با اقامه دولت اسلامی راشده دعوت نموده که این دعوت‌اش اثر بسیار بزرگی در زندگی مسلمانان و تلاش و اجتهادشان داشته به گونه‌ای که در عصر امروزی مسأله خلافت خواست عموم مسلمانان قرار گرفته است. الله سبحانه و تعالی ابو ابراهیم و برادرش ابو یوسف را بعد از آن رحمت کند و ایشان را با انبیاء، صدیقین، شهداء، صالحین محشور بسازد و چی نیک رفقاء و هم‌صحبتان خوبی اند.

این چیزی است که من آن را ترجیح می‌دهم. برادرم، ابا مومن، الله سبحانه و تعالی از همه به حق و صواب عالم‌تر و در نزد او تعالی بهترین جایگاه است.» (پاسخ به پرسش سابق ختم شد)

سوم: در خصوص سوال شما (وقتی مُجَدِّد دوران عالم جلیل‌القدر تقی الدین نبهانی باشد، آیا با وفات آن عالم جلیل‌القدر رحمه الله تجدید پایان یافته و یا با موجودیت حزبی که حامل فکر آن است، بازهم تجدید آن ادامه دارد؟) جواب این است که مطابق به آنچه که در بالا توضیح دادیم، پروسه تجدید با موجودیت (یک مرد عالم، با تقوی، پاک و دارای غیره مواصفات نیک) ایجاد شده و با وفات آن موضوع تجدید به پایان می‌رسد؛ اما این به معنی خاتمه یافتن اثر تجدید نه؛ بلکه برای تجدید اثری بر مسلمانان و نسل‌های

آینده بعد از تکمیل شدن تجدید باقی می ماند تا این که دوباره با گذشت زمان، خللی در فهم و تطبیق عارض گردد؛ پس در آن وقت است که الله سبحانه و تعالی در اخیر قرنی که در پی آن است، بار دیگر کسی را می فرستد که دین امت را تجدید نموده و مطابق به حدیث در سر هر صدسال کسی را می فرستد که دین امت را تجدید نماید؛ یعنی در سر صدسال پانزدهم آن هم به شکلی که به اذن الله سبحانه و تعالی در بالا توضیح و تفسیر آن را بیان نمودیم و بعداً هم الله سبحانه و تعالی دانایانتر است که چی کسی مُجَدِّد خواهد بود.

این نظری بود که من در این مسأله ترجیح می دهم و الله سبحانه و تعالی از همه عالم تر و با حکمت تر است!

برادران عطاء ابن خلیل ابوالرشته

26 شوال 1444 هـ.ق.

16 می 2023 م.

مترجم: مصطفی اسلام